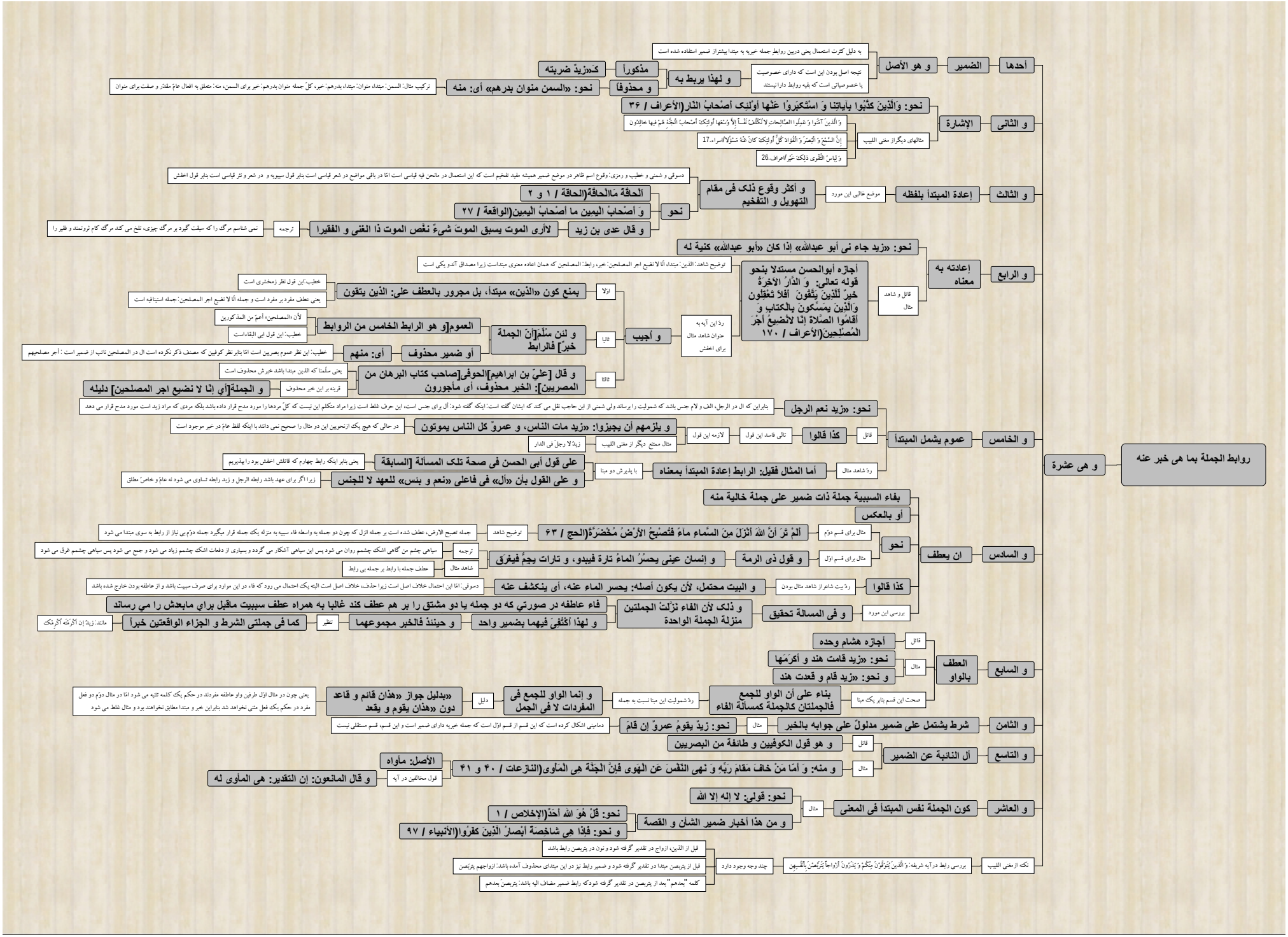
روابط الجملة بما هی خبر عنه
و هی عشرة
أحدها
الضمیر
و هو الأصل
به دلیل کثرت استعمال یعنی درین روابط جمله خبریه به مبتدا بیشتراز ضمیر استفاده شده است
نتیجه اصل بودن این است که دارای خصوصیت یا خصوصیاتی است که بقیه روابط دارا نیستند
و لهذا یربط به
مذکوراً
کـ«زیدٌ ضربته»
و محذوفاً
نحو: «السمن منوان بدرهم» أی: منه
ترکیب مثال: السمن: مبتدا، منوان: مبتدا، بدرهم: خبر، کلّ جمله منوان بدرهم: خبر برای السمن، منه: متعلق به افعال عامّ مقدّر و صفت برای منوان
و الثانی
الإشارة
نحو: وَالَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ(الأعراف / ۳۶
وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُون
مثالهای دیگراز معنی اللبیب
إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلا/اسراء،17
وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ/اعراف،26
و الثالث
إعادة المبتدأ بلفظه
موضع غالبی این مورد
و أکثر وقوع ذلک فی مقام التهویل و التفخیم
دسوقی و شمنی و خطیب و رمزی: وقوع اسم ظاهر در موضع ضمیر همیشه مفید تفخیم است که این استعمال در مانحن فیه قیاسی است امّا در باقی مواضع در شعر قیاسی است بنابر قول سیبویه و در شعر و نثر قیاسی است بنابر قول اخفش
نحو
اَلْحاقَّةُ مَاالْحاقَّةُ(الحاقة / ۱ و ۲
وَ أَصْحابُ الْیَمینِ ما أَصْحابُ الْیَمینِ(الواقعة / ۲۷
و قال عدی بن زید
لاأری الموت یسبق الموتَ شیءٌ نغّص الموت ذا الغنی و الفقیرا
ترجمه
نمی شناسم مرگ را که سبقت گیرد بر مرگ چیزی، تلخ می کند مرگ کام ثروتمند و فقیر را
و الرابع
إعادته به معناه
نحو: «زید جاء نی أبو عبدالله» إذا کان «أبو عبدالله» کنیة له
قائل و شاهد مثال
أجازه أبوالحسن مستدلا بنحو قوله تعالی: وَ الدّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ أَفَلا تَعْقِلُون وَالَّذینَ یُمَسِّکونَ بِالْکِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنّا لانُضیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحینَ(الأعراف / ۱۷۰
توضیح شاهد: الذین: مبتدا، أنّا لا نضیع اجر المصلحین: خبر، رابط: المصلحین که همان اعاده معنوی مبتداست زیرا مصداق آندو یکی است
رد این آیه به عنوان شاهد مثال برای اخفش
و أجیب
اولا
بمنع کون «الذین» مبتدأ، بل مجرور بالعطف علی: الذین یتقون
خطیب: این قول نظر زمخشری است
یعنی عطف مفرد بر مفرد است و جمله أنّا لا نضیع اجر المصلحین: جمله استیناقیه است
ثانیا
و لئن سلّم[أنّ الجملة خبرٌ] فالرابط
العموم[و هو الرابط الخامس من الروابط
لأن «المصلحین» أعمّ من المذکورین
خطیب: این قول ابی البقاءاست
أو ضمیر محذوف
أی: منهم
خطیب: این نظر عموم بصرین است امّا بنابر نظر کوفیین که مصنف ذکر نکرده است ال در المصلحین نائب از ضمیر است : أجر مصلحیهم
ثالثا
و قال [علیّ بن ابراهیم]الحوفی[صاحب کتاب البرهان من المصریین]: الخبر محذوف، أی ماجورون
یعنی سلّمنا که الذین مبتدا باشد خبرش محذوف است
قرینه بر این خبر محذوف
و الجملة[أي إنّا لا نضیع اجر المصلحین] دلیله
و الخامس
عموم یشمل المبتدأ
نحو: «زید نعم الرجل
بنابراین که ال در الرجل، الف و لام جنس باشد که شمولیت را برساند ولی شمنی از ابن حاجب نقل می کند که ایشان گفته است: اینکه گفته شود: آل برای جنس است، این حرف غلط است زیرا مراد متکلم این نیست که کلّ مردها را مورد مدح قرار داده باشد بلکه مردی که مراد زید است مورد مدح قرار می دهد
قائل
کذا قالوا
تالی فاسد این قول
لازمه این قول
و یلزمهم أن یجیزوا: «زید مات الناس، و عمروٌ کل الناس یموتون
در حالی که هیچ یک ازنحویین این دو مثال را صحیح نمی دانند با اینکه لفظ عامّ در خبر موجود است
مثال منتج دیگر از معنی اللبیب
زیدٌ لا رجلَ فی الدار
ردّ شاهد مثال
أما المثال فقیل: الرابط إعادة المبتدأ بمعناه
با پذیرش دو مبنا
علی قول أبی الحسن فی صحة تلک المسألة [السابقة
یعنی بنابر اینکه رابط چهارم که قائلش اخفش بود را بپذیریم
و علی القول بأن «أل» فی فاعلی «نعم و بئس» للعهد لا للجنس
زیرا اگر برای عهد باشد رابطه الرجل و زید رابطه تساوی می شود نه عامّ و خاصّ مطلق
و السادس
ان یعطف
بفاء السببیة جملة ذات ضمیر علی جملة خالیة منه
أو بالعکس
نحو
مثال برای قسم دوّم
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً(الحج / ۶۳
توضیح شاهد
جمله تصبح الارض، عطف شده است بر جمله انزل که چون دو جمله به واسطه فاء، سببیه به منزله یک جمله قرار میگیرد جمله دوّم بی نیاز از رابط به سوی مبتدا می شود
مثال برای قسم اوّل
و قول ذی الرمة
و إنسان عینی یحسُرُ الماءُ تارة فیبدو، و تارات یجِمُّ فیغرَق
ترجمه
سیاهی چشم من گاهی اشک چشمم روان می شود پس این سیاهی آشکار می گردد و بسیاری از دفعات اشک چشمم زیاد می شود و جمع می شود پس سیاهی چشمم غرق می شود
شاهد مثال
عطف جمله با رابط بر جمله بی رابط
کذا قالوا
ردّ بیت شاعراز شاهد مثال بودن
و البیت محتمل، لأن یکون أصله: یحسر الماء عنه، أی ینکشف عنه
دسوقی: امّا این احتمال خلاف اصل است زیرا حذف، خلاف اصل است الیه یک احتمال می رود که فاء در این موارد برای صرف سببیت باشد و از عاطفه بودن خارج شده باشد
بررسی این مورد
و فی المسألة تحقیق
و ذلک لأن الفاء نُزِّلَتْ الجملتین منزلة الجملة الواحدة
فاء عاطفه در صورتي که دو جمله یا دو مشتق را بر هم عطف کند غالبا به همراه عطف سببیت ماقبل براي مابعدش را مي رساند
و لهذا اُکتُفِیَ فیهما بضمیر واحد
و حینئذ فالخبر مجموعهما
تنظیر
کما فی جملتی الشرط و الجزاء الواقعتین خبراً
مانند: زیدٌ إن أَکْرَمَهُ أَکْرِمْکَ
و السابع
العطف بالواو
قائل
أجازه هشام وحده
مثال
نحو: «زید قامت هند و أکرَمَها
و نحو: «زید قام و قعدت هند
صحت این قسم بنابر یک مبنا
بناء علی أن الواو للجمع فالجملتان کالجملة کمسألة الفاء
ردّ شمولیت این مبنا نسبت به جمله
و إنما الواو للجمع فی المفردات لا فی الجمل
دلیل
«بدلیل جواز «هذان قائم و قاعد دون «هذان یقوم و یقعد
یعنی چون در مثال اوّل طرفین واو عاطفه مفردند در حکم یک کلمه تثنیه می شود امّا در مثال دوّم دو فعل مفرد در حکم یک فعل مثنی نخواهد شد بنابراین خبر و مبتدا مطابق نخواهند بود و مثال غلط می شود
و الثامن
شرط یشتمل علی ضمیر مدلولٌ علی جوابه بالخبر
مثال
نحو: زیدٌ یقومُ عمروٌ إن قامَ
دمامینی اشکال کرده است که این قسم از قسم اوّل است که جمله خبریه دارای ضمیر است و این قسم، قسم مستقلی نیست
و التاسع
أل النائبة عن الضمیر
قائل
و هو قول الکوفیین و طائفة من البصریین
مثال
و منه: وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی(النازعات / ۴۰ و ۴۱
قول مخالفین در آیه
الأصل: مأواه
و قال المانعون: إن التقدیر: هی المأوی له
و العاشر
کون الجملة نفس المبتدأ فی المعنی
مثال
نحو: قولی: لا إله إلا الله
و من هذا أخبار ضمیر الشأن و القصة
نحو: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ(الإخلاص / ۱
و نحو: فَإِذا هِیَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذینَ کَفَرُوا(الأنبیاء / ۹۷
نکته ازمغنی اللبیب
بررسی رابط درآیه شریفه: وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ
چند وجه وجود دارد
قبل از الذین، ازواج در تقدیر گرفته شود و نون در یتربصن رابط باشد
قبل از یتربصن مبتدا در تقدیر گرفته شود و ضمیر رابط نیز در این مبتدای محذوف آمده باشد: ازواجهم یتربّصن
کلمه "بعدهم" بعد از یتربصن در تقدیر گرفته شود که رابط ضمیر مضاف الیه باشد: یتربصنَ بعدهم